

بررسی شاهدهی علیه نظریه توصیفات راسل به نام «مسئله ناهم خوانی»

سیدعلی کلانتری*

چکیده

بنابر نظریه توصیفات راسل (Russell 1950)، محتوای جمله‌ای مثل «پادشاه فعلی فرانسه طاس است» را می‌توان با صورت منطقی آن جمله (منحصراً یک چیز وجود دارد که پادشاه فعلی فرانسه است و آن چیز طاس است) بیان کرد. این مقاله هدفی محدود را دنبال می‌کند: طرح و بررسی شاهدهی خاص علیه نظریه توصیفات راسل. برای به چالش کشیدن این نظریه راسل، ابتدا استدلال خواهیم کرد که وقتی در زمان کنونی، که فرانسه اصولاً پادشاهی ندارد، شخصی یک بار جمله «پادشاه فعلی فرانسه طاس است» را بیان کند و بار دیگر صورت منطقی آن را، قضاوت ما درباره ارزش صدق آن‌ها متفاوت خواهد بود (به این مسئله «مسئله ناهم خوانی» خواهیم گفت). سپس، این سؤال را بررسی خواهیم کرد که آیا مدافعان نظریه راسل می‌توانند مسئله ناهم خوانی را تبیین کنند یا خیر. بدین منظور، بر مبنای تمایزی که گرایس (Grice 1970) میان معنای جمله و معنای متکلم می‌گذارد، پاسخی را از جانب مدافعان نظریه توصیفات راسل به مسئله ناهم خوانی طرح و سپس بررسی و نقد خواهیم کرد. استدلال ما نظریه توصیفات راسل را، در برابر مسئله ناهم خوانی، در موضع ضعف قرار می‌دهد؛ بدین معنا که نشان می‌دهد دفاع گرایسی در برابر مسئله ناهم خوانی دفاع قابل قبولی نیست.

کلیدواژه‌ها: نظریه توصیفات، راسل، استراوسون، مسئله ناهم خوانی، گرایس.

۱. مقدمه

بنابر نظر راسل (Russell 1905)، محتوای جمله‌ای مثل

* استادیار فلسفه، دانشگاه اصفهان، گروه فلسفه، a.kalantari@ltr.ui.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۵/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۸/۲۲

«پادشاه فعلی فرانسه طاس است» (The present king of France is bald) را، که در ادامه آن را جمله R می‌نامیم، می‌توان با صورت منطقی آن جمله بیان کرد که به زبان منطق محمولات قابل صورت‌بندی است. ابتدا، با استفاده از منطق محمولات، صورت منطقی جمله را استخراج و سپس در مورد صدق یا کذب آن حکم می‌کنیم. از نظر راسل، در منطق محمولات، جمله R را می‌توان به شکل زیر صورت‌بندی کرد:

$$R_1: \exists x [(Fx \ \& \ \forall y (Fy \rightarrow x=y)) \ \& \ Gx]$$

توضیح این که، در فرمول منطقی بالا، Fx و Gx، به ترتیب، معادل‌اند با «x پادشاه فعلی فرانسه است» و «x طاس است»؛ به طور خلاصه، صورت منطقی بالا، به زبان فارسی، چنین می‌گوید:

R₂: منحصرأ یک چیز وجود دارد که پادشاه فعلی فرانسه است و آن چیز طاس است. خلاصه کلام آن که براساس نظر راسل جمله «پادشاه فعلی فرانسه طاس است» صادق است، وقتی که، چنان که R₂ می‌گوید، منحصرأ یک چیز وجود داشته باشد که پادشاه فعلی فرانسه باشد و آن چیز طاس باشد، و درغیراین صورت این جمله کاذب خواهد بود. اما از آن‌جا که فرانسه در زمان فعلی پادشاهی ندارد، از نظر راسل، جمله «پادشاه فعلی فرانسه طاس است» جمله‌ای کاذب است. نکته مهم دیگر در تحلیل راسلی جمله R آن است که یک توصیف خاص، مثل پادشاه فعلی فرانسه، خود را در قالب عبارات مسور شامل سوری وجودی و سوری عمومی در صورت منطقی جمله مورد بحث نشان می‌دهد. به این صورت:

$$\exists x [(Fx \ \& \ \forall y (Fy \rightarrow x=y)) \ \& \ \dots x]$$

یکی از نتیجه‌های مهم این رأی، از نظر راسل، این است که وجود توصیفات بدون مصداق مثل «پادشاه فعلی فرانسه» مانع از این نمی‌شود که جمله مورد بحث، یعنی «پادشاه فعلی فرانسه طاس است»، دارای ارزش صدق (که در این جا همان «کذب» است) باشد.^۱ استراوسون، فیلسوف آکسفوردی، در مقابل نظر راسل موضع گرفته است (Strawson 1950). وی معتقد است که برای بررسی ارزش صدق جملات نباید به سراغ منطق محمولات رفت، بلکه باید به سیاقی (context) که عبارات در آن عملاً به کار می‌روند (use) توجه کرد. در مقابل، چنان‌که بیان شد، از نظر راسل، برای بررسی ارزش صدق جملاتی مثل

«پادشاه فعلی فرانسه طاس است» باید به صورت منطقی جمله توجه کرد؛ و البته واضح است که صورت منطقی جمله ربطی به کاربر (user) زبان و سیاق کاربرد ندارد؛ و این همان چیزی است که استراوسون با آن مخالف است:

ارجاع چیزی نیست که یک عبارت انجام دهد؛ چیزی است که متکلم هنگام کاربرد عبارت ... انجام می‌دهد. ارجاع دادن خاصه کاربرد عبارت است؛ هم‌چنان‌که ... صدق و کذب خاصه کاربرد عبارت است (ibid: 326).

استراوسون، برای تشریح نظر خودش، از مثال جمله R استفاده می‌کند. یعنی، برخلاف راسل، ارزش صدق این جمله را با توجه به کاربرد آن در سیاق خاص بررسی می‌کند و استدلال می‌کند که کاربرد این جمله در زمان فعلی که فرانسه پادشاهی ندارد اصولاً نمی‌تواند حکمی صادق یا کاذب بسازد (برای اطلاع بیشتر درباره استدلال استراوسون به بخش نخست همین مقاله نگاه کنید).

حجم گسترده‌ای از نوشته‌های فلسفی معاصر به داوری میان راسل و استراوسون اختصاص یافته است و بالطبع بررسی تمامی این نوشته‌ها خارج از محدوده و هدف نوشته پیش‌روست. این مقاله هدفی متواضعانه را دنبال می‌کند و آن صرفاً ارائه شاهدهی جدید علیه راسل در زمینه اختلاف او با استراوسون است. بدین منظور، برای فراهم کردن مقدمه بحث، در بخش اول مقاله، نظر استراوسون و هم‌چنین اختلاف اصلی او با راسل را، که موضوع این مقاله است، به صورت مفصل‌تر شرح خواهیم داد. در بخش دوم، با الهام از نظریه استراوسون با عنوان «مسئله ناهم‌خوانی»، پرسشی چالش‌برانگیز را در مقابل مدافعان نظریه توصیفات راسل مطرح خواهیم کرد. مضمون این مسئله به‌طور خلاصه این است که اگر واقعاً، چنان‌که نظریه توصیفات راسل می‌گوید، محتوای جمله‌ای مثل «پادشاه فعلی فرانسه طاس است» را می‌توان با صورت منطقی آن بیان کرد، چرا وقتی که شخصی یک بار جمله یادشده را و بار دیگر صورت منطقی آن را بیان کند قضاوت ما درباره ارزش صدق آن‌ها متفاوت است؟ این مسئله را به تفصیل شرح خواهیم داد و سپس، در بخش سوم و چهارم مقاله، بر مبنای تمایزی که گرایس (Grice 1970) میان معنای جمله (sentence meaning) و معنای متکلم (speaker meaning) می‌گذارد، پاسخی را از طرف مدافعان نظریه توصیفات راسل به مسئله ناهم‌خوانی مطرح خواهیم کرد. در آخر، استدلال خواهیم کرد که پاسخ مطرح‌شده پذیرفتنی نیست. مقاله را با این نتیجه‌گیری به پایان می‌بریم که مدافعان نظریه توصیفات راسل نمی‌توانند، با استفاده از دفاع گرایسی در برابر مسئله ناهم‌خوانی، از نظریه

توصیفات راسل دفاع کنند. بنابراین، مدافعان نظریه توصیفات راسل یا باید دست از این نظریه بردارند یا، اگر اصولاً ممکن باشد، پاسخی غیر از پاسخ دفاع گرایسی به مسئله ناهمخوانی بدهند.

۲. اعتراض استراوسون به راسل

از نظر استراوسون، بررسی ارزش صدق و کذب جمله‌ها یا مرجع توصیف‌های خاص مستقل از سیاقی که در آن به کار می‌روند ممکن نیست. او، برای تشریح این مطلب، میان (الف) نوع جمله (sentence type) و (ب) حکمی که کاربرد خاصی از آن نوع جمله بیان می‌کند (statements which tokens of that sentence type is used to make) تمایز می‌گذارد. وی استدلال می‌کند که الف می‌تواند بامعنا یا بی‌معنا باشد، اما فقط ب می‌تواند صادق یا کاذب قلمداد شود. از نظر استراوسون، این مطلب در مورد توصیفات خاص (مثل «پادشاه فعلی فرانسه») نیز صادق است؛ به این معنی که این عبارات می‌توانند معنادار یا بی‌معنا باشند، اما این موضوع که موفق به ارجاع شده‌اند یا نه و اگر شده‌اند، به چه کسی ارجاع کرده‌اند فقط در مورد مصادیقی از آن می‌تواند مطرح شود که در یک سیاق به کار رفته‌اند.^۲ برای درک بهتر تمایزهای فوق، دوباره جمله R را در نظر بگیرید. براساس نظر راسل، این جمله کاذب است، اما از نظر استراوسون این جمله به خودی خود صادق یا کذب بردار نیست، بلکه فقط وقتی می‌توان از ارزش صدق آن سخن گفت که کاربری R را در سیاقی خاص به کار برده باشد (Strawson 1950: 326). اکنون فرض کنید شخصی جمله R را در حال حاضر در سیاقی زبانی بیان کند. در مورد ارزش صدق این گفته چه نظری می‌توان داد؟ استراوسون، با استناد به مثال زیر، استدلال می‌کند که، برخلاف راسل، چنین نیست که این گفته کاذب است. برای ایضاح مطلب، فرض کنید شخصی (مثلاً شخص S) با صدای کاملاً جدی به شما بگوید «پادشاه فعلی فرانسه طاس است». چه حکمی در مورد ارزش صدق این گفته خواهید کرد؟ اگر شخص S از ما بپرسد که گفته مذکور صادق است یا کاذب، از نظر استراوسون، ما با هیچ کدام موافق نخواهیم بود، چرا که در این موقعیت این سؤال که آیا گفته مذکور صادق است یا کاذب اصلاً پیش نمی‌آید (در این زمینه، بنگرید به *ibid.*: 330). استراوسون، برای توضیح این مطلب که در سناریوی بالا اصلاً این سؤال پیش نمی‌آید که آیا گفته یادشده صادق است یا کاذب و هم چنین این که مطلب یادشده با معنادار بودن جمله R در تعارض نیست،^۳ از تمایز میان «نوع جمله» و «حکمی که کاربرد خاصی از

آن نوع جمله بیان می‌کند» (یعنی همان تمایز الف و ب در بالا) استفاده می‌کند. از نظر استراوسون، این واقعیت که جمله R (و هم‌چنین توصیف خاص به‌کاررفته در آن، یعنی «پادشاه فرانسه») بامعناست به این علت است که جمله یادشده می‌تواند در سیاقی خاص (که حتی می‌تواند فرضی باشد) برای ساخت حکمی صادق یا کاذب به‌کار رود؛ و هم‌چنین به این علت است که توصیف خاص یادشده می‌تواند در سیاقی خاص برای ارجاع به شخصی خاص به‌کار رود. براین‌اساس، هم جمله R و هم توصیف «پادشاه فرانسه» بامعنا تلقی می‌شوند، چراکه در سیاقی خاص، مثلاً در زمان قبل از انقلاب کبیر فرانسه، می‌توان آن‌ها را برای ساخت حکمی صادق یا کاذب یا ارجاع به پادشاه وقت فرانسه به‌کار برد. اما نکته مهم آن است که از نظر استراوسون معنادار بودن جمله R مستلزم آن نیست که هر کاربرد خاصی از آن جمله در سیاق‌های مختلف ارزش صدق داشته باشد، چراکه هر بیان خاصی از جمله R وجود پادشاه فرانسه را پیش‌فرض می‌گیرد، اما از آن‌جاکه کشور فرانسه در شرایط فعلی جمهوری است و پادشاه ندارد، وقتی که شخص S در حال حاضر جمله R را بیان می‌کند، پیش‌فرض یادشده برآورده نمی‌شود؛ بنابراین، بیان جمله R در این سیاق نمی‌تواند حکمی با ارزش صدق صادق یا کاذب بسازد. استراوسون برای نظر خودش شاهی می‌آورد. به این صورت:

وقتی در پاسخ وی [یعنی، در پاسخ شخص S در سناریوی بالا] می‌گوییم (و باید بگوییم) ”پادشاه فعلی فرانسه اصلاً وجود ندارد“ مطمئناً چیزی که می‌گوییم این نیست که با این گفته که پادشاه فعلی فرانسه طاس است مخالفیم. نمی‌گوییم که آن [گفته] کاذب است، بلکه دلایلی می‌آوریم که چرا پرسش از صادق یا کاذب بودن آن [گفته] اصلاً پیش نمی‌آید (ibid.: 330).

از نظر استراوسون، این که ما در پاسخ به شخص یادشده در سناریوی بالا نمی‌گوییم که گفته او صادق یا کاذب است، بلکه به وی گوش‌زد می‌کنیم که پادشاه فعلی فرانسه اصلاً وجود ندارد شاهی است بر این که گفته مورد بحث اصلاً نمی‌تواند حکمی صادق یا کاذب بسازد.

از نظر نویسنده، این شهود استراوسون پذیرفتنی به نظر می‌رسد که ما در پاسخ به شخص S در سناریوی بالا^۴ نمی‌گوییم که گفته شما کاذب است، بلکه فقط به او گوش‌زد می‌کنیم که پادشاه فعلی فرانسه اصلاً وجود ندارد. در بخش بعدی مقاله، این شهود استراوسونی را مبنا قرار می‌دهیم و براساس آن، برای به‌چالش کشیدن نظریه توصیفات

راسل، سؤالی با عنوان «مسئله ناهم خوانی» را در مقابل نظریه توصیفات راسل مطرح و آن را تحلیل و بررسی می‌کنیم.

۳. طرح یک سؤال چالش‌برانگیز برای مدافعان نظر راسل

بنابر نظریه توصیفات راسل، محتوای جمله R (این که پادشاه فعلی فرانسه طاس است) را می‌توان با R_2 (این که منحصرأ یک چیز وجود دارد که پادشاه فعلی فرانسه است و آن چیز طاس است) بیان کرد. اما این نظریه، بنابر استدلالی که در ادامه خواهیم آورد، با شهود ما درباره پاسخمان به شخص S ، هنگامی که وی جمله R را بیان می‌کند و از ارزش صدق آن می‌پرسد، در تعارض قرار می‌گیرد. برای طرح بهتر مطلب، از سناریویی مشابه با سناریوی استراوسون استفاده می‌کنیم. فرض کنید شخص S این بار، به جای جمله R ، جمله R_2 را بیان و از شنونده‌ای نوعی درباره صدق یا کذب آن سؤال کند. مشخص است که شنونده پاسخ خواهد داد که آن حکم «کاذب» است، چراکه فرانسه در حال حاضر پادشاهی نیست و بنابراین، برخلاف آنچه گوینده R_2 می‌گوید، چیز منحصر به فردی که در حال حاضر پادشاه فرانسه باشد و طاس باشد وجود ندارد و بنابراین گفته وی کاذب است. اما بر اساس توضیحاتی که قبلاً دادیم، اگر شخص S جمله R را بیان کند و از شنونده‌ای نوعی درباره صدق یا کذب گفته خود سؤال کند، شنونده در پاسخ نمی‌گوید که این گفته کاذب یا صادق است، بلکه دلایلی می‌آورد که سؤال از صدق یا کذب اصلاً پیش نمی‌آید؛ یعنی می‌گوید که پادشاه فعلی فرانسه اصلاً وجود ندارد. اکنون، می‌توان چنین استدلال کرد که اگر، چنان‌که نظریه توصیفات راسل بیان می‌کند، محتوای واقعی R را بتوان با R_2 بیان کرد، آن‌گاه چنین به نظر می‌رسد که وقتی که شخص S یک بار جمله R و بار دیگر جمله R_2 را بیان و در مورد ارزش صدق گفته‌های خودش سؤال می‌کند قضاوت ما در مورد ارزش صدق گفته‌های وی باید یکسان باشد (یعنی مثلاً در مورد هر دو گفته بگوییم که کاذب‌اند). اما چنان‌که با استدلال نشان دادیم، چنین نیست؛ یعنی، وقتی شخص S یک بار R را و بار دیگر R_2 را می‌گوید و از ما درباره ارزش صدق گفته‌های خودش سؤال می‌کند، قضاوت ما درباره R با قضاوتمان درباره R_2 متفاوت است. پس به طور خلاصه مدافعان نظریه توصیفات راسل، برای دفاع از این نظریه، باید توضیح دهند که تفاوت در قضاوت‌ها به چه دلیل رخ می‌دهد. به عبارت تفصیلی‌تر، باید توضیح دهند که،

اگر چنین است که R_2 انعکاس‌دهنده محتوای R است، چرا وقتی شخص S جمله R_2 را بیان می‌کند واکنش ما کاذب دانستن آن است، اما وقتی جمله R را بیان کند، بر اساس نظر

استراوسون، نمی‌گوییم که این گفته صادق یا کاذب است، بلکه فقط این نکته را به شخص S گوش زد می‌کنیم که پادشاه فعلی فرانسه اصلاً وجود ندارد؟ به بیان دیگر، این تفاوت از کجا ناشی می‌شود؟

از این پس، برای سهولت در بحث، به سؤال بالا «مسئله ناهم‌خوانی» خواهیم گفت. در بخش‌های بعدی مقاله، این پاسخ این پرسش را جست‌وجو خواهیم کرد که آیا مدافعان نظریه توصیفات راسل می‌توانند به این مسئله پاسخ دهند یا خیر. بدین منظور، از طرف مدافعان نظریه توصیفات، کاندید احتمالی را برای پاسخ به مسئله ناهم‌خوانی مطرح و آن را ارزیابی خواهیم کرد. این پاسخ براساس تمایزی که گرایس (Grice 1970) میان معنای جمله و معنای متکلم می‌گذارد صورت‌بندی خواهد شد. این تمایز را در بخش بعدی مقاله شرح خواهیم داد.

۴. تمایز «معنای جمله» و «معنای متکلم»

منظور از «معنای جمله» معنای تحت‌اللفظی (literal meaning) آن است و منظور از «معنای متکلم» اطلاعاتی است که متکلم با بیان جمله قصد انتقال آن را در سیاقی خاص دارد (در این زمینه، هم‌چنین بنگرید به 43: 1991 Sainsbury; 61-63: 2008 Miller). برای درک این مطلب که این دو معنا لزوماً مطابق با هم نیستند، مثال زیر را در نظر بگیرید. سینزبری خاطره‌ای نقل می‌کند بدین مضمون که روزی از گیلبرت رایل، فیلسوف پرآوازه، پرسیده است که او چه قدر درباره موسیقی اطلاعات دارد و او پاسخ داده است: «گیلبرت رایل نمی‌تواند فرق موسیقی بلند و آهسته را از هم تشخیص دهد» (جمله داخل گیومه را M می‌نامیم). معنای تحت‌اللفظی M این است که رایل نمی‌تواند فرق موسیقی بلند و آهسته را تشخیص دهد.^۵ اما مشخص است که این چیزی نیست که رایل، با بیان جمله M در پاسخ به سینزبری، قصد انتقال آن را داشته است؛ آنچه رایل قصد منتقل کردن آن به شنونده را داشته است (یعنی معنای متکلم) چیزی شبیه به این است که او اطلاعات ناچیزی درباره موسیقی دارد. پس خلاصه مطلب این که چیزی که با بیان یک جمله به شنونده منتقل می‌شود (معنای متکلم) می‌تواند با معنای تحت‌اللفظی آن جمله (معنای جمله) متفاوت باشد. در این صورت، مشخص است که ممکن است ارزش صدق دومی با ارزش صدق اولی متفاوت باشد. برای درک این مطلب، مثالی می‌زنیم که در آن شخصی جمله‌ای را بیان می‌کند که به‌طور تحت‌اللفظی صادق است، اما چیزی که با آن جمله انتقال می‌یابد کاذب است. فرض کنید از

شما پرسم که آیا پولی برای قرض دادن به من دارید یا نه و شما، درحالی که واقعاً وضع مالی خوبی دارید (مثلاً حساب بانکی شما وضعیت مناسبی دارد)، با صدایی کاملاً جدی بگویید: «فعالاً دستم خالی است» (جمله داخل گیومه را N می‌نامیم). این جمله، در سیاقی که واقعاً چیزی توی دستان شما نباشد، اما وضع مالی تان خوب باشد، به صورت تحت‌اللفظی صادق است، اما چیزی را به شنونده انتقال داده‌اید که کاذب است (یعنی این مطلب را به شنونده انتقال داده‌اید که به‌طور کلی وضع مالی تان خوب نیست، در صورتی که چنین نبوده است).

در بخش بعدی، این مطلب را بررسی خواهیم کرد که آیا می‌توان، براساس تمایز میان معنای جمله و معنای متکلم، از طرف مدافعان نظریه توصیفات راسل پاسخی درخور به مسئله ناهم‌خوانی داد یا خیر.

۵. طرح و بررسی یک پاسخ به مسئله ناهم‌خوانی

در این بخش از مقاله سعی می‌کنیم، براساس تمایز معنای جمله و معنای متکلم، پاسخی را به مسئله ناهم‌خوانی طرح کنیم و سپس درباره‌ی درستی یا نادرستی آن بحث می‌کنیم. فرض کنید شخصی جمله‌ای را بیان می‌کند که به صورت تحت‌اللفظی صادق است، ولی چیزی که وی در آن سیاق، با این گفته، به شنونده منتقل می‌کند کاذب است. مثال جمله N مثال خوبی از این دست است، زیرا، چنان‌که توضیح دادیم، این جمله به صورت تحت‌اللفظی صادق است، اما چیزی که در سیاق خودش به شنونده منتقل می‌کند کاذب است. روشن است که جمله N، اگرچه به طور تحت‌اللفظی صادق است، نباید در آن سیاق بیان شود؛ به بیان دیگر، اگرچه جمله N به طور تحت‌اللفظی صادق است، اما بیانش در آن سیاق «درجه اظهارپذیری بالایی»^۶ ندارد. در آثار فلسفی می‌گویند که درجه اظهارپذیری یک گفته در یک سیاق معمولاً به میزان اطلاع‌بخش (informative) بودن آن گفته برای شنونده ارتباط دارد (در این زمینه، برای مثال، بنگرید به Grice 1970: 273). برای درک بهتر این مطلب، برای مثال، فرض کنید من از شما پرسم که علی کجاست و شما، درحالی که می‌دانید او در خانه است، به جای این که جواب دهید «علی در خانه است» (O₁)، جواب می‌دهید که «علی در خانه یا در بانک است» (O₂). در سیاق مثال بالا، O₂ صادق است؛ با این حال، از آن‌جاکه بیان آن به اندازه کافی (یعنی به اندازه بیان O₁) اطلاع‌بخش نیست، در سیاق مثال بالا نباید O₂ را به جای O₁ بیان کنید؛ به عبارت دیگر، بیان O₂ در مقایسه با بیان O₁، درجه اظهارپذیری بالایی ندارد.

درجه اظهارپذیری یک بیان را با مفهوم گمراه‌کننده (miss guiding) یا غیرکمک‌کننده (unhelpful) بودن آن بیان نیز می‌توان تشریح کرد (در این زمینه، بنگرید به Grice 1970). اگر در سیاقی من از شما پرسم که آیا پولی برای قرض دادن به بنده دارید یا نه و شما، درحالی که واقعاً وضع مالی خوبی دارید، جمله N (یعنی این که فعلاً دستم خالی است) را بیان کنید، آن‌گاه، باین که جمله شما به‌طور تحت‌اللفظی صادق است، درواقع حرفی گمراه‌کننده و یا غیرکمک‌کننده به من زده‌اید؛ یعنی حرف شما درجه اظهارپذیری بالایی ندارد و نباید این‌گونه سخن بگویید.

اکنون ممکن است چنین به‌نظر برسد که مفاهیم گمراه‌کنندگی و یا درجه اظهارپذیری یک بیان دست‌آویز مناسبی اند برای این که مدافعان نظریه توصیفات، براساس آن‌ها، پاسخ مناسبی به مسئله ناهم‌خوانی بدهند. درادامه، این پاسخ را، به‌وکالت از مدافعان نظریه توصیفات راسل، شرح خواهیم داد. سپس، توضیح خواهیم داد که، باوجوداین که این پاسخ ممکن است درابتدا قانع‌کننده به‌نظر برسد، پاسخ قابل‌قبولی نیست. برای طرح مطلب، از این نکته شروع می‌کنیم که ما در کاربرد روزمره توصیفات خاص معمولاً شکی در وجود مرجع آن توصیفات نداریم. برای مثال، وقتی کودک از ما می‌پرسد «آیا ماه از پنیر ساخته شده است؟» و ما به او می‌گوییم که «خیر؛ این گفته کاذب است» منظورمان این است (یعنی این را به کودک منتقل می‌کنیم) که ماه، که البته در وجودش شکی نیست، از پنیرساخته نشده است. هم‌چنین، وقتی من از شما می‌پرسم که «آیا در پشت‌بام بسته است؟» و شما بررسی می‌کنید و سپس می‌گویید که «کاذب است» منظورتان این است (یعنی این را به شنونده منتقل کرده‌اید) که در پشت‌بام، که البته در وجودش شکی نیست، بسته نیست.

اکنون، درپرتو این مطلب، دوباره سناریوی استراوسون را در نظر بگیرید که شخص S جمله R (پادشاه کنونی فرانسه طاس است) را بیان می‌کند و از ما درباره صدق کلامش سؤال می‌پرسد. براساس مطالبی که آوریم، اگر ما در جواب شخص S بگوییم که گفته تو کاذب است، درواقع این مطلب را به او منتقل کرده‌ایم که ما وجود پادشاه فعلی فرانسه را مسلم فرض گرفته‌ایم و سپس اعلام می‌کنیم که او طاس نیست؛ و این در حالی است که ما، وقتی می‌دانیم که پادشاه فعلی فرانسه اصلاً وجود ندارد، آن پاسخ را گمراه‌کننده (غیرکمک‌کننده) می‌دانیم و به‌همین دلیل از بیان آن طفره می‌رویم. برای فهم بهتر، مطلب را این‌گونه نیز می‌توان تقریر کرد: پرسشی که مسئله ناهم‌خوانی مطرح می‌کرد این بود که چرا در سناریوی استراوسون، وقتی شخص S جمله R را بیان می‌کند، واکنش ما این نیست که

بگوییم این گفته کاذب است، بلکه فقط این نکته را به وی گوش زد می‌کنیم که پادشاه فعلی فرانسه اصلاً وجود ندارد، اما وقتی که او جمله R_2 (یعنی همان تحلیل منطقی R) را بیان می‌کند، می‌گوییم که این گفته کاذب است. مدافعان نظریه توصیفات راسل ممکن است بخواهند این گونه پاسخ دهند که بی میلی ما به این که در پاسخ گوینده جمله R بگوییم «کاذب است» به این دلیل است که نمی‌خواهیم اطلاعاتی گمراه‌کننده را به آن شخص منتقل کنیم. به بیان دیگر، براساس پاسخ مدافعان نظریه توصیفات راسل، اگر در پاسخ به شخصی که در سناریوی استراوسون می‌گوید «پادشاه فعلی فرانسه طاس است» بگوییم گفته شما کاذب است، بیانم به صورت تحت‌اللفظی صادق است؛ اما این بدان معنا نیست که حرفم کمک‌کننده نیز بوده است، چراکه ممکن است این مطلب را به شخص منتقل کنم که پادشاه فرانسه وجود دارد، ولی طاس نیست و بدین ترتیب، او را گمراه کنم. به همین دلیل، از دادن پاسخ «کاذب است» طفره می‌روم.

برای سهولت در بحث، این پاسخ را «پاسخ گرایسی» می‌نامیم و در ادامه مقاله استدلال می‌کنیم که پاسخی قابل قبول برای «مسئله ناهم‌خوانی» نیست. پاسخ گرایسی به دو دلیل پاسخ مناسبی به مسئله ناهم‌خوانی نیست. دلیل اول را براساس این نکته می‌توان شرح داد که پاسخ گرایسی میان (الف) پاسخ ما در مورد ارزش صدق گفته شخص S که جمله R را بیان می‌کند و (ب) نظر شخصی ما در مورد ارزش صدق گفته او تمایز می‌گذارد. به بیان دیگر، پاسخ گرایسی می‌گوید که، اگرچه ما، به دلایلی که بیان شد، عملاً به شخص S که جمله R را بیان می‌کند نمی‌گوییم که گفته شما کاذب است، اما خودمان در واقع آن را کاذب می‌دانیم، اگرچه این مطلب را به شخص S گوش زد نمی‌کنیم. اما پاسخ گرایسی هیچ دلیل یا شاهدهی برای این مطلب ارائه نمی‌کند که نظر شخصی ما درباره گفته شخص S (گوینده جمله R) این است که گفته او کاذب است. ارائه چنین دلیلی ضرورت دارد، زیرا نتیجه تلویحی پاسخ گرایسی این است که، اگر در شرایط فرضی دیگری قرار بگیریم که گفتن پاسخ «کاذب است» باعث گمراهی شخص S (گوینده جمله R) نشود، از بیان آن پاسخ طفره نخواهیم رفت؛ یعنی به او خواهیم گفت که گفته شما «کاذب است»؛ و البته واضح است که این مطلب محتاج شاهد یا دلیل است. بنابراین، اعتراض اول ما به طور خلاصه ناظر به فقر استدلالی پاسخ گرایسی است؛ به این معنا که این پاسخ شاهد یا دلیلی برای این مدعا ارائه نمی‌کند که ما، اگرچه این مطلب را به شخص گوینده جمله متذکر نمی‌شویم، اما شخصاً گفته کسی را که می‌گوید «پادشاه فعلی فرانسه طاس است» کاذب می‌دانیم.

فارغ از این که پاسخ گرایسی فقر استدلالی دارد، این مدعای پاسخ گرایسی که ما شخصاً گفته شخص S (گوینده جمله R) را کاذب می دانیم به لحاظ شهودی نیز پذیرفتنی به نظر نمی رسد. این مطلب همان دلیل دوم ما علیه پاسخ گرایسی است. برای ایضاح این مطلب، می توان سناریویی فرضی تصور کرد که در آن ما نگران گمراه کردن مخاطبمان نیستیم، اما، برخلاف آنچه پاسخ گرایسی بیان می کند، باز هم از پاسخ دهی با جمله «کاذب است» اجتناب می کنیم. فرض کنید روی صفحه کامپیوتری تعداد زیادی جمله نوشته شده است و کامپیوتر آنها را به ترتیب برای ما می خواند و از ما می خواهد که نظرممان را درباره صدق یا کذب آن جمله ها وارد کامپیوتر کنیم. در میان جملاتی که کامپیوتر نمایش داده است، جمله «پادشاه فعلی فرانسه طاس است» دیده می شود؛ واضح است که در این سناریو ما نگران گمراه کردن کامپیوتر نیستیم، اما، با وجود این، به نظر نمی رسد که هنگام مواجهه با جمله یادشده پاسخ «کاذب است» را بیان کنیم، بلکه براساس درک شهودی استراوسونی که در بخش اول مقاله توضیح دادیم، هنگام تأمل شخصی درباره صدق یا کذب آن، باز هم، همان طور که در مورد سناریوی استراوسون توضیح دادیم، به جای ارائه پاسخ «کاذب است»، با خود می گوئیم «فرانسه که اصلاً پادشاه ندارد» و بنابراین، همین پاسخ را در کامپیوتر وارد می کنیم. اگر این شهود زبانی پذیرفتنی باشد، آن گاه می توان نتیجه گرفت که مسئله ناهم خوانی، با وجود پاسخ گرایسی به آن، هم چنان به جای خود باقی می ماند و نتیجه می گیریم که مدافعان نظریه توصیفات راسل نتوانسته اند توضیحی قابل قبول برای آن ارائه کنند.

بنابراین، لازم است که مدافعان نظریه توصیفات راسل یا توضیحی جدید برای مسئله ناهم خوانی ارائه کنند یا از این ادعا دست بردارند که محتوای واقعی جمله R (یعنی این که پادشاه فعلی فرانسه طاس است) را می توان با R_2 (یعنی این که منحصراً یک چیز وجود دارد که پادشاه فعلی فرانسه است و آن چیز طاس است) بیان کرد.

۶. نتیجه گیری

بنابر نظریه توصیفات راسل، فرم منطقی جمله R (یعنی «پادشاه فعلی فرانسه طاس است») معادل است با R_2 (یعنی «منحصراً یک چیز وجود دارد که پادشاه فعلی فرانسه است و آن چیز طاس است»). استدلال کردیم که مدافعان نظریه توصیفات راسل باید به این سؤال، که با عنوان «مسئله ناهم خوانی» طرح کردیم پاسخ دهند: چرا وقتی شخص S جمله R_2 را می گوید و از ما درباره صدق و کذب گفته اش می پرسد، واکنش ما این است که گفته او

کاذب است، اما وقتی آن شخص جمله R را می‌گوید، براساس استدلالی که کردیم، پاسخ نمی‌دهیم که این گفته کاذب است؟ به بیان دیگر، تفاوت قضاوت ما درباره ارزش صدق این دو گفته (یعنی بیان R و بیان R_2) ناشی از چیست؟ سپس سعی کردیم، از طرف مدافعان نظریه توصیفات راسل، پاسخی را، براساس تمایزی که گرایس میان معنای جمله و معنای متکلم می‌گذارد، مطرح و بررسی کنیم (این پاسخ را «پاسخ گرایسی» به مسئله ناهم‌خوانی نامیدیم). این پاسخ می‌گوید که بی‌میلی ما به دادن پاسخ «کاذب است» به گوینده جمله R به این دلیل است که نمی‌خواهیم اطلاعاتی گمراه‌کننده به آن شخص منتقل کنیم. لازم است اشاره کنم که تعدادی از فیلسوفان مدافع نظریه توصیفات راسل پاسخ گرایسی را تأیید کرده‌اند (برای نمونه، بنگرید به Morris 2006; Sainsbury 1991; Sainsbury 1979). با وجود این که پاسخ گرایسی به مسئله ناهم‌خوانی ممکن است در ابتدا پذیرفتنی به نظر برسد، در این مقاله علیه آن استدلال کردیم. استدلال ما نظریه توصیفات راسل را در برابر مسئله ناهم‌خوانی در موضع ضعف قرار می‌دهد؛ بدین معنا که نشان می‌دهد پاسخ گرایسی، که بر تمایز میان معنای جمله و معنای متکلم استوار است، برای مدافعان نظریه توصیفات راسل، دفاع مطلوبی در برابر مسئله ناهم‌خوانی نیست. بنابراین، مدافعان نظریه توصیفات راسل یا باید توضیحی جدید از مسئله ناهم‌خوانی ارائه کنند یا از این نظریه دست بردارند.

پی‌نوشت‌ها

۱. در واقع، از نظر راسل، این مطلب یکی از مزایای تحلیل او درباره توصیفات خاص، در مقایسه با تحلیل پیشنهادی فرگه (Frege 1892) است. در تحلیل منطقی فرگه، توصیفات خاص (مثل «پادشاه فعلی فرانسه») اسم خاص تلقی می‌شوند و بنابراین، صورت منطقی جمله R به صورت Fa خواهد بود. (در این تحلیل، a معادل است با «پادشاه فرانسه»). از آن‌جا که «پادشاه فعلی فرانسه» مصداق ندارد، از نظر فرگه، نمی‌توان برای جمله R ارزش صدق در نظر گرفت. از دید راسل، یکی از ایرادهای مهم نظریه فرگه این است که به تعارض با اصل طرد شق ثالث می‌انجامد. بنابر اصل طرد شق ثالث، هر جمله یا صادق است یا کاذب و در این صورت، «پادشاه فعلی فرانسه طاس است» یا صادق است یا کاذب. بنابراین، این نکته در تضاد با نظر فرگه درباره ارزش صدق این جمله است. اما از آن‌جا که، در تحلیل راسل، توصیفات خاص خود را به صورت عبارت‌های مسوّر نشان می‌دهند، وجود توصیفات بدون مصداق (مثل «پادشاه فعلی فرانسه») مانع از این نمی‌شود که جمله «پادشاه فعلی فرانسه طاس است» ارزش صدق داشته باشد و بنابراین، تحلیل راسل در تضاد با قاعده طرد شق ثالث نیست. بحث درباره اصل طرد شق ثالث و هم‌چنین اختلاف بین فرگه و راسل درباره این موضوع بحثی است مفصل و خارج از هدف

نویسنده در مقاله فعلی (برای اطلاع بیشتر در این باره، بنگرید به Miller 2008: 64-78; Morris 2007: 49-53).

۲. آوردن این دو مثال برای فهم بهتر نکته استراوسون سودمند است. واژه «من»، در سیاق‌های مختلف، بسته به این که چه کسی آن را به کار برد، ارجاع‌های مختلفی دارد. هم‌چنین، جمله «من در حال نوشتن مقاله‌ای درباره نظریه توصیفات راسلم»، بسته به این که گوینده‌اش چه کسی باشد، ارزش‌های صدق متفاوتی دارد. برای مثال، اگر این جمله را من در حال حاضر بگویم، صادق است؛ و اگر این جمله را خواننده هنگام خواندن همین مقاله بگوید، کاذب خواهد بود.

۳. اگر این گفته، در سیاق مثال یادشده، ارزش صدق ندارد، پس ممکن است به نظر برسد که R شرایط صدق (truth-condition) هم ندارد؛ یعنی معنا ندارد. استراوسون به این مسئله پاسخی می‌دهد که در ادامه توضیح خواهیم داد.

۴. یعنی همان شخصی که جمله «پادشاه فعلی فرانسه طاس است» را گفته است و از ما در مورد ارزش صدق گفته‌اش می‌پرسد.

۵. به بیان بهتر، معنای تحت‌اللفظی این جمله را می‌توان با این شرایط صدق بیان کرد: «گیلبرت رایبل نمی‌تواند موسیقی بلند و آهسته را از هم تشخیص دهد» صادق است، اگر و تنها اگر گیلبرت رایبل نتواند موسیقی بلند و آهسته را از هم تشخیص دهد.

۶. این اصطلاح را از گرایس (Grice 1970) وام گرفته‌ام. معادل انگلیسی‌اش این عبارت است: a high degree of assertibility.

کتاب‌نامه

- Grice, H. P. (1970), "Presupposition and Conversational Implicature", in *Lectures on Logic and Reality*, University of Illinois at Urbana.
- Miller, A. (2008), *Philosophy of Language*, Montreal and Kingston: McGill-Queens University Press.
- Morris, M. (2006), *An Introduction to the philosophy of language*, New York: Cambridge University Press.
- Russell, B. (1905), "On Denoting", *Mind*, no. 14, (Reprinted in *the Philosophy of Language*, A. P. Martinich (ed.), Oxford: Oxford University Press, 1990).
- Sainsbury, R. M. (1979), *Russell*, London: Routledge and Kegan Paul.
- Sainsbury, R.M. (1991), *Logical Forms: An Introduction to Philosophical Logic*, Oxford: Basil Blackwell.
- Strawson, P. F. (1950), "On Referring", *Mind*, no. 59 (Reprinted in *Logico-Linguistic Papers*, London: Methuen, 1971)..